

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۳ فبروری ۲۰۲۴

تبلیغات ضدنازی تا چه حد منطبق بر واقعیت است؟

حزب کار ایران (توفان) در نشریه ۲۶۵ خود در فروردین-حمل- ۱۴۰۱ برابر اپریل ۲۰۲۲ تحت عنوان «دکترین توماس ویلسون رئیس جمهور امریکا در زمان جنگ جهانی اول» نوشت:

«توماس وودرو ویلسون» (Woodrow Wilson Thomas) ... بیست و هشتمین رئیس جمهور ایالات متحده امریکا عضویت حزب دموکرات را داشت که از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱ در این مقام باقی بود. امریکا به رهبری وی در سال ۱۹۱۷ در جنگ اول جهانی شرکت کرد. وی در کنفرانس صلح پاریس با برنامه ۱۴ ماده ئی خود تحت عنوان «حق تعیین سرنوشت» خلق‌ها به میدان آمد که تلاش داشت جهان را از نظر ژئوپلیتیک با تغییرات فراوان و نظم نوین روبه رو کند و نظم اروپا را در جهت منافع امریکا به هم زند. وی معتقد بود روسیه کشور بزرگی است و به قول امپریالیسم بریتانیا «کوچک قشنگ است» و لذا باید روسیه را تجزیه کرد، به ممالک کوچک و قابل بلع تقسیم نمود. یعنی همان سیاستی که در مورد ایران در پیش دارند. ممالک اوکراین، روسیه سفید باید از روسیه جدا شوند و کشورهای مجزائی گردند. مسأله قفقاز را باید در پیوند با حل مسأله ترکیه مورد نظر قرار داد. آسیای میانه که در آن موقع هنوز به ممالک جمهوری‌های متعدد که محصول انقلاب اکتوبر بودند، تقسیم نشده بودند، باید به عنوان ممالک تحت‌الحمایه از طریق «جامعه ملل» که وی یعنی آقای ویلسون نخستین مبتکر تأسیس آن بود اداره شوند. روسیه باید در مساحت خود به قدری کوچک شود که از آن تنها جمهوری سبیری در شرق باقی بماند.

امپریالیست‌های بریتانیا و امریکا از روسیه بزرگ همیشه می‌ترسیدند. این پیشنهاد وی برای تقسیم روسیه به اجزای قابل بلع با مخالفت سایر امپریالیست‌ها روبه رو شد زیرا امکان نبود آن را بر ضد حکومت انقلابی روسیه و بدون تحمیل جنگ جدیدی به اروپا عملی گردانید. این نخستین سیاست برای نابودی روسیه در تفکر غرب بود». (تکیه از توفان)

در زمان جنگ جهانی دوم نیز امپریالیسم بریتانیا و امریکا همین سیاست تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را که از چشم رفیق ستالین پوشیده نبود در پیش گرفتند. آنها در بدو امر تلاش داشتند میان شوروی سوسیالیستی و المان نازی جنگ راه انداخته هر دو طرف را تضعیف نموده و مانع همکاری مشترک آنها در زمینه‌های صنعتی و اقتصادی گردند. وزیر امور خارجه بریتانیا «نویل چمبرلین» (Neville Chamberlain) که بین سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۴۰ نخست‌وزیر بریتانیا بود اجرای این وظیفه نامقدس را به عهده گرفت و تلاش کرد تحت نام «صلح دوستی» و ایجاد

تفاهم نسبت به المان فاصله مرزی میان اتحاد شوروی سوسیالیستی با المان را بزداید تا امکانات درگیری آنها فراهم شود. چمبرلین به خاطر همین سیاست خارجی یعنی امضای توافقنامه مونیخ و واگذاری منطقه سودنتلند^[1] از خاک چکسلواکی در سال ۱۹۳۸ به هیتلر، مورد تقدیر امپریالیسم ضدشوروی قرار گرفت.

رفیق ستالین که از این حيله آگاه بود چندین بار از امپریالیسم بریتانیا و فرانسه درخواست کرد که به اقدامات متحد بر ضد عروج نازیسم دست بزنند و به جنگ طلبی آنها افسار زنند. رفیق ستالین بارها بیان کرده بود که نازیسم واکنش بورژوازی اروپا نسبت به استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی است و به اساس این اعتقاد شوروی را برای یک مبارزه ستراتیژیک آماده کرده بود. تمام تلاش‌های شوروی سوسیالیستی در مذاکرات با امپریالیسم غرب به ضد فاشیسم با شکست روبه رو شد و به این جهت شوروی با مانور داهیان و تاریخی خویش قرارداد عدم تجاوز خود را با المان نازی منعقد ساخت و ساختمان کلیه دسیسه‌های امپریالیسم بریتانیا و فرانسه فروپاشید. از این ببعده این غرب بود که مورد تهدید و اشغال امپریالیسم نازی قرار می‌گرفت که گرفت و شرق بعد از اشغال پولند حامی بریتانیا که در همکاری با شوروی برای مقابله با نازی‌ها اخلاص و خرابکاری می‌کرد وضعیت جبهه شرق المان موقتا تثبیت شد و دست هیتلر در تجاوز به غرب اروپا باز گردید.

زمانی که آدولف هیتلر به پولند حمله کرد، بریتانیا مجبور شد به اساس قراردادی که با پولند داشت در ۳ سپتمبر ۱۹۳۹ با المان نازی اعلام جنگ کند. چمبرلین انگلیس را در هشت ماه اول جنگ جهانی دوم رهبری کرد ولی وی مهره دوران «صلح» بود و نه جنگ و به جای وی ونستون چرچیل در بریتانیا به قدرت رسید که بر خرابه‌های سیاست ورشکسته چمبرلین راه همکاری موذیان با شوروی را بر مینای سیاست طولانی کردن جنگ، ارسال سلاح‌های حسابشده به شوروی تا موفق به پیروزی زودرس نگردند و... ادامه داد. سیاست چرچیل تضعیف شوروی، نابودی المان و سرانجام نابودی سوسیالیسم بود که در زمان ستالین با شکست مفتضحانه روبه رو شد. ادامه این شکست همان بازگشائی جبهه جنگ سرد بود.

همین سیاست تجزیه روسیه را امریکائی‌ها بعد از جنگ دنبال کردند. امریکا همواره از نزدیکی روسیه با المان صنعتی و پرکار هراس داشت. سرزمین‌های روسیه مملو از مواد اولیه صنایع المان است. این اتحاد که آقیانوس آرام را به اقیانوس اطلس متصل می‌کند و راه‌های تجاری بحری و زمینی را برای المان کوتاه می‌کند دوران پایان امپراتوری جهانی امریکاست. به این جهت اتحاد روسیه، المان و فرانسه یک کابوس وحشتناک برای امریکا محسوب می‌گردد. تلاش امریکا برای به هم زدن این اتحاد است.

«ما باید المانی‌ها و روس‌ها را علیه یکدیگر تحریک کنیم. اگر این دو به کشتار هم بپردازند و خونشان جاری شود، به سود امریکا خواهد بود!...» جرج فریدمن

این سیاست ستراتیژیک همچنان در دستور کار امپریالیسم امریکا و بریتانیا قرار دارد. آنها در تلاشند که روابط المان با روسیه را به حداقل برسانند. به ضد روس‌ها تحریک نموده دروغ بگویند و سیاست ضدانسانی روس‌ستیزی و نژادی را در المان تقویت کنند. بیمارستان‌ها از مداوای بیماران روس سرباز زدند، آهنگ‌های روسی، ادبیات روسی، موسیقی روسی، هنر روسی غذای روسی، گربه روسی و... در المان ممنوع اعلام شد. بسیاری از روس تباران را تحت فشار اخلاقی، امنیتی، سیاسی، مالی قرار دادند تا به توابان مورد حمایت امپریالیسم المان و مدافع نازی‌های اوکراین بدل شوند. به یکباره رنگ زرد و آبی مظهر پرچم اوکراین نازیست از در و دیوار شهرهای المان آویخته شد و... امپریالیسم امریکا به یاری متحدانش در اروپا تا توانست مناسبات روسیه و المان را که قبل از جنگ اوکراین بسیار دوستانه بود تخریب کرد. با برقرار کردن تحریم علیه روسیه المان را از منابع سوخت ارزان قیمت روسیه محروم نمود. بازار

روسیه را به روی المان بست، با انفجار خط انتقال گاز نورد استریم ۱ و ۲ سوخت روسیه به المان را قطع و عملاً زمام امور المان را که در واقع سرزمین اشغالی امریکا بعد از جنگ جهانی دوم است در دست گرفت. اولاف شولز صدراعظم، حزب سبزا و پاره‌ای احزاب دیگر خلاف منافع ملی المان به گوشت دم توپ امریکا در اروپا بدل شده‌اند. وضعیت اقتصادی المان بسیار نابسامان است و رکود اقتصادی بدنه اقتصاد را در بر گرفته است. بحران از دروازه‌های المان همراه با نارضائی عمومی وارد می‌شود. نرخ تورم را ۳/۴ درصد اعلام کرده‌اند که کذب محض است زیرا مبنای تعیین آن نیازمندی‌های اساسی مردم نیست. اگر غذا، بیمه، سوخت و... را در نظر بگیرید هزینه هر خانواده عادی در المان ۲۰ درصد افزایش یافته است به طوری که یا مردم شوفاژهای خود را در زمستان خاموش می‌کنند و یا از انرژی برق، بسیار با صرفه‌جویی بهره برداری می‌نمایند. دولت المان قادر به تأمین بودجه کشور نیست. این سیاست‌های امریکائی که بر اقتصاد المان تحمیل شده موجی از نارضائی ایجاد نموده است که طبیعتاً مورد استفاده احزاب دست راستی و نازی‌ها در المان است. ولی احزاب دست‌راستی در المان کدام هستند؟ در المان هیچ وقت حکومت دست‌چپی و یا حزب دست‌چپی بر سر کار نبوده است. همه احزاب المانی حتی حزب «چپ» یک حزب دست‌راستی و حامی ناتو و تجاوزکاری المان است.

در مناطق شرق المان که سابقاً زیر نفوذ شوروی و روس‌ها بود، افکار عمومی ضد روس نیست و به عکس هوادار و موافق همکاری المان با روسیه است. مردم این خطه مخالف جنگ اوکراین و حمایت دولت دست راستی المان از نازی‌های اوکراین هستند. مردم این بخش از المان مخالفت خویش را با سیاست‌های امریکائی دولت پنهان نمی‌کنند به این جهت تقویت حزب ناسیونال‌شویست «آ. اف. د.» (AFD آلترناتیو برای المان) در شرق المان زنگ خطر را برای امریکا و بورژوازی امریکائی المان به صدا در آورده است.

این تحولات در المان را باید در متن تحولات ریشه‌ی دیگری که در اروپا جریان دارد مورد ارزیابی قرار داد. اگر به تبلیغات رسانه‌های گروهی امریکائی توجه کنید متوجه می‌شوید که در اروپا احزاب دست راستی و حتی دول دست راستی تقویت شده و صدای اعتراض خود را بلند کرده‌اند. انتخابات درون این کشور انتخاباتی میان «چپ» و راست نیست بلکه انتخاباتی است میان نزدیکی به ناتو و کنترل اتحادیه اروپا از یک سو و مخالفت با کنترل این کشورها با تسلط اتحادیه اروپا و حرکت به سمت تأمین بیشتر استقلال ملی این کشورها در مقابل اتحادیه اروپا به ویژه المان و امریکا از سوی دیگر. این اختلاف نظرها در عرصه ادامه جنگ اوکراین و نسل‌کشی صهیونیسم در نوار غزه، یورش راهزنانه امریکا و متحدان نزدیکش به بحیره سرخ و... کاملاً مشهود است.

در اروپا ما با موجی از مقاومت و ناسیونالیسم در مقابل سلطه امریکا که استقلال کشورهای سرمایه‌داری و حتی امپریالیستی را تهدید می‌کند روبه رو هستیم. بخشی از این بورژوازی شاهد است که امریکا از آنها به عنوان گوشت دم توپ ضدروسی استفاده می‌کند. این وضعیت هم در مورد دست‌راستی‌های افراطی یعنی حزب «آ. اف. د.» (AFD آلترناتیو برای المان) که مخلوطی از اقلیت پس‌مانده نظریات نازی‌ها و بخش مهمی از ملی‌گرایان المانی است، هم در مورد حزب خانم ماری لوپین در فرانسه، و یا حزب دست‌راستی اتریش، هم در مورد هنگری، پولند و... صدق می‌کند. تمایلات ملی‌گرایانه در این ممالک علی‌رغم پاره‌ای نظریات ضدخارجی حرکتی در حمایت از هیتلر و یا تلاش برای ترغیب به جنگ جهانی و تقسیم مجدد جهان به نفع امپریالیسم فرانسه، المان و... نیست، بلکه بیشتر برای استقلال این کشورها و خروج از زیر سلطه امریکا در اروپاست. دقیقاً همین تمایل است که بورژوازی مسلط متمایل به غرب را در این کشورها به هراس واداشته است زیرا خود این بورژوازی از همه فاشیست‌تر و دست‌راستی و دروغ‌گوتر است و

هر روز بر طبل جنگ، تلافی‌جویی می‌کوبد. در آلمان سرکوب مخالفان در دستور کار قرار دارد. سیاست تفتیش عقاید در همه جا حاکم شده است.

همین تحولات در آلمان به آن منجر شده است که حزب جدیدی به رهبری خانم سارا و آگنکشت «اتحاد سارا و آگنکشت - خرد و عدالت» (بی اس و) که انشعابی از حزب دست‌راستی «چپ» است به وجود آید. برنامه این حزب که اخیراً منتشر شده است در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری ولی بشدت ضد‌امریکائی، ضد اتحادیه اروپا به عنوان ابزار کنترل و غارت، به نفع رأی‌دهندگان کوچک و به ضد انحصارات المانی است. آنچه زوزه بورژوازی آلمان و آمریکا را در آورده است پیشنهادهای مشخص برای همکاری و نزدیکی با روسیه، قطع تحریم‌ها، خرید سوخت از روسیه و قطع خرید سوخت از آمریکا، اتخاذ سیاست مستقل در سطح جهانی و نظایر آنهاست. در برنامه اتحاد خانم و آگنکشت که بسیار مورد توجه قرار گرفته و طبق آمار در همان زمان اعلام تأسیس حزب حدود ۶ درصد از مردم آلمان حاضر شده‌اند به این حزب رأی بدهند نقاط تلاقی مشترکی هم طبیعتاً با حزب دست‌راستی پیدا می‌شود از جمله حمایت از استقلال آلمان، مخالفت با اتحادیه اروپا، ناتو، آمریکا و نزدیکی به روسیه. بورژوازی آلمان همین نقاط مشترک را برجسته می‌کند تا حزب استقلال‌طلبانه خانم و آگنکشت را که بسیاری شخصیت‌های محبوب المانی را به دور خود جلب نموده است حزبی دست‌راستی، همدست پوتین، جاسوس روس‌ها قلمداد کند. این فرآیند مخالفت با آمریکا و سیاست‌های اتحادیه اروپا هنوز در حال رشد است و با تشدید تضادهای جهانی در اوکراین، سرزمین اشغالی فلسطین، جنبش‌های آزادیبخش افریقائی در افریقا به ضد استعمار کهن، سرکشی و اعتراض ممالکی نظیر افریقای جنوبی در قاره افریقا که ابزارهای ریاکاری امپریالیسم را زیر سؤال می‌برند در حال رشد است. به رویدادهای اروپا باید در سایه این تحولات نگاه کرد و منتظر بود که تصفیه‌های طبیعی در درون احزاب دست‌راستی به وقوع پیوندد و مردم عادی که بخش بزرگی از پیروان آنها را تشکیل می‌دهند با یافتن بدیل‌های مناسب از آنها جدا شوند. تقسیم‌بندی بورژوازی آلمان با چماق «سیاه و سفید» و چسباندن ورقه اتهام دست‌راستی به سینه مخالفان و حمایت آشکار از صهیونیسم نباید نیروهای دموکرات و کمونیست‌ها را به اشتباه اندازد. تحلیل مشخص از شرایط مشخص نشان می‌دهد که میان افکار نازی‌های سنتی و آنچه را که به نام «نازی‌ها» مطرح می‌کنند یا راست افراطی می‌نامند الزاماً علامت تساوی وجود ندارد، حتی اگر در حال حاضر بخشی از نازی‌ها و فاشیست‌های آلمان، حزب دست‌راستی «آ. اف. د.» را نزدیکترین نیرو به خود دانسته و در آن ماوا گزیده باشند. تحولات اخیر جامعه آلمان تضعیف احزاب سنتی و رشد احزاب ملی‌گرای ضد ناتو و متمایل به همکاری با روسیه، گویای بحران‌های سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای در این کشور است که حتی بر فضای اروپا نیز تأثیر گذارده است. تشدید خطر جنگ جهانی ناشی از تقویت راست‌افراطی در اروپا نیست، معلول سیاست سوسیال دموکراسی و نئولیبرالیسم اقتصادی است. باید هر دو گوش را برای شنیدن باز گذاشت.

نقل از توفان شماره ۲۸۸ ارگان مرکزی حزب کار ایران اسفند ماه ۱۴۰۲

www.toufan.org

[1] - بر مبنای همین سیاست در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸ توافقنامه مونیخ را با هیتلر امضاء کرد که به موجب آن بریتانیا و فرانسه، در غیاب نمایندگان جمهوری چک اسلاواکی، پذیرفتند که منطقه «سودتنلند» (Sudetenland) چک با اقلیت المانی زبان به آلمان هیتلری واگذار شود. او با این کار تحت نام حمایت از صلح ساختمان جنگ جهانی دوم را پی‌ریزی کرد.